



Methodology or Phronesiology: Understanding of Phronetic Approach in Humanities Research

Morteza Moradi ◊

- **Article Type:** Review Paper
- **Vol. 34 | No. 4 | Serial 96 | Jan. 2025**
- **Received:** 2024.07.08
- **Revised:** 2025.09.27
- **Accepted:** 2025.11.04
- **Published Online:** 2026.01.31
- **Pages:** 29-44
- **P-ISSN:** 1027-2690
- **E-ISSN:** 2783-4514

Abstract

Conducting any scientific research requires a special approach in research methodology in that field. Methodology serves as a vital instrument for all disciplines-whether in the humanities, social sciences, or the natural and basic sciences. The three dominant paradigms in this realm are positivism, interpretivism, and critical theory. Positivists maintain that reality is confined to the observable, material world and therefore rely exclusively on empirical, sense-based methods. In contrast, the interpretive paradigm regards human phenomena as fundamentally different from natural ones, emphasizing that external realities are reflections of internal, mental interactions. Critical theorists, meanwhile, argue that understanding the deeper layers of social reality requires penetrating beyond the observable surface to uncover underlying structures through critique. Hybrid approaches designed to reconcile these paradigms have proven only partially successful, largely because they stem from divergent worldviews. Hence, a new framework is needed.

Although humanities research has long modeled itself on the methodologies of the natural sciences, recent decades have witnessed an effort by the humanities and social sciences to articulate methodologies that reflect their unique subject matter. Among these emerging perspectives, the phronetic approach-rooted in Aristotle's notion of phronesis or practical wisdom-offers a promising alternative. Achieving a fundamental shift in humanities research requires renewed attention to the concept of wisdom. While this idea challenges conventional methodological paradigms and exposes some of their core limitations, it also

Keywords

Phronetic, Phronesis, Practical Wisdom, Methodology, Aristotle, Phronesiology.

- ◊ Associate Professor of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
Morteza_moradi@pnu.ac.ir
ORCID: 0000-0001-9842-7691

Cite This Paper: Moradi, M. (2025). Methodology or Phronesiology: Understanding of Phronetic Approach in Humanities Research. *Rahyافت*, 34 (4), 29-44. (Persian).

DOI: 10.22034/RAHYAFT.2025.11634.1496



© The Author(s)
Publisher: National Research Institute for Science Policy (N.R.I.S.P)

unsettles standard social scientific approaches that resist non-empirical or value-centered perspectives. The key question, therefore, is what kinds of inquiries and problem-solving capacities become possible when research is guided by phronesis, and what methodological features define a phronetic approach within the human sciences. This paper seeks to clarify these questions by explicating the methodological implications of Aristotle's concept of practical wisdom.

Phronesis refers to practical wisdom that directs action (praxis) toward the good, where action itself constitutes an intrinsic end. It concerns variable matters that cannot be reduced to universal laws. Phronesis operates through the dynamic interaction between the general and the particular and depends primarily on experience. Research grounded in practical wisdom thus addresses both general principles and concrete realities simultaneously. The phronetic approach in the humanities and social sciences centers on values, ethics, and power, viewing attention to power relations as essential to addressing social problems. By analyzing the values and interests of particular groups within specific power contexts, phronetic inquiry enables more grounded and actionable social research.

Rather than prescribing a fixed method, the phronetic approach frames inquiry around four value-laden questions: 1. Where are we going with this particular social issue? 2. Who benefits and who suffers, and through which mechanisms of power? 3. Is this development desirable? 4. What should be done about it?

From this standpoint, rationality is context-dependent, and context itself is infused with power. To disregard power is to misunderstand rationality. Consequently, the intrusion of power institutions into the governance of social affairs often marginalizes reason, leading to undesirable forms of development. Phronetic research, therefore, must link its results directly to political, managerial, and social processes. It represents a problem-oriented rather than method-oriented paradigm-asserting that research should begin with the problem, not with the method, and that appropriate methodological tools should emerge from the demands of the situation. In this wisdom-based orientation, understanding reality for the

purpose of problem-solving takes precedence over methodological formalism. Emphasizing values and power thus moves research closer to the lived complexities of social life.

Building on this perspective, the paper proposes the notion of phronesiology—a methodological domain grounded in practical wisdom. In humanities research, problem-solving occurs through a dialectical and iterative process of inquiry, requiring continual engagement with the essence of social phenomena. Within this cyclical dynamic of reflection and action, methods may need to be revised or diversified. Hence, phronesiology is not predetermined but praxis-oriented: each stage of research action determines the next. In this sense, action and method are inseparable.

Phronesiology is therefore a virtue-based, practice-centered approach in which researchers guided by phronesis view the ultimate aim of inquiry as the promotion of human well-being and flourishing. To achieve this goal, they may adopt any ethically grounded and virtuous method that contributes to the realization of goodness and happiness.



روش‌شناسی یا فرونسیولوژی: فهم رویکرد فرونتیک در پژوهش‌های علوم انسانی

مرتضی مرادی

- نوع مقاله: ترویجی
- دوره ۳۴ | شماره ۴ | پیاپی ۹۶ | دی ۱۴۰۳
- تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۸
- تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
- تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۳
- تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱
- صفحات: ۲۹-۴۴
- شاپای چاپی: ۱۰۲۷-۲۶۹۰
- شاپای الکترونیکی: ۲۷۸۳-۴۵۱۴

چکیده

روش‌شناسی ابزار مهم هر پژوهش اعم از پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی و همچنین علوم پایه و طبیعی است. اگر چه در روش‌شناسی پژوهشی، علوم انسانی بیشتر دنباله‌رو علوم طبیعی بوده اما هرچه جلوتر رفته‌ایم، علوم انسانی و اجتماعی تلاش داشته روش‌شناسی خاص خود را دنبال کند. بدین منظور رویکردهای روش‌شناسی مختلفی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی پیشنهاد شده تا بتوان با استفاده از آنها نتایج پربارتری را به دست آورد. اما آیا این روش‌شناسی‌ها توانسته نتایج مشخص و بهتری را در پی داشته باشد؟ آیا روش‌شناسی‌های جدید می‌تواند مسائل اجتماعی را به خوبی مسائل طبیعی حل کند؟ در علوم انسانی و اجتماعی که هدف غائی پژوهش، بهبود کیفیت زندگی و رفاه و نیز بهزیستی فردی و جمعی است کدام روش‌شناسی توانسته آن را محقق سازد؟ در پژوهش حاضر با تأکید ویژه بر حکمت عملی (فرونسیس) ارسطو تلاش شده که روش‌شناسی متکی بر آن شرح داده شود. فرونسیس یکی از پنج فضیلت عقلانی ارسطو است که آن را مقدم بر دیگر فضیلت‌ها دانسته است. در تحقیق مبتنی بر فرونسیس ارسطو به طور ویژه تأکید بر زمینه و بستری است که مسائل آن باید در آنجا حل و فصل شوند. مسئله‌محور بودن پژوهش، اساس این رویکرد را بنیان می‌نهد؛ یعنی رویکرد فرونسیس در پژوهش، معتقد است که به جای روش‌محور بودن باید بر مسئله، تمرکز و متناسب با آن روش را انتخاب کرد. به عبارتی، در رویکرد حکمت‌بنیان که مبتنی بر فرونسیس ارسطو است نزدیک شدن به واقعیت به‌منظور حل مسئله بر نوع روش ارجحیت دارد. رویکرد فرونتیک یا روش‌شناسی پراکسیس‌محوری در پژوهش که توسط فلاپیبرگ در تحقیق برنامه‌ریزی فرونتیک مطرح شده بر اساس این چارچوب شکل گرفته است. این پژوهش تلاش کرده تا فرونسیولوژی را به جای روش‌شناسی در علوم انسانی و اجتماعی معرفی کند.

کلیدواژه‌ها

فرونسیس، حکمت عملی، روش‌شناسی، ارسطو، فرونسیولوژی.

◇ دانشیار مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (پدیدآور رابط)

Morteza_moradi@pnu.ac.ir

ORCID: 0000-0001-9842-7691

استنادبه‌این‌مقاله: مرادی، م. (۱۴۰۳). روش‌شناسی یافرونسیولوژی: فهم رویکرد فرونتیک در پژوهش‌های علوم انسانی. *رهیافت* ۳۳ (۴)، صص. ۲۹-۴۴.

DOI: 10.22034/RAHYAFT.2025.11634.1496

ناشر: مؤسسه تحقیقات سیاست علمی کشور
نویسندگان: © حق مؤلف



مقدمه

و ارزش‌هایی است که بتواند تحقیق را درگیر نمایند (Iman, 2014). در حالی که ارزش‌ها در علوم انسانی، رکنی اساسی به‌شمار می‌آیند. اگر چه ابرانگاره تفسیرگرایی به ارزش‌ها توجه ویژه‌ای دارد و از این لحاظ کاستی‌های روش اثبات‌گرایی را پوشش می‌دهد اما با نگاه ذهنی‌گرایی، عینیت رخدادهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد. ابرانگاره انتقادگرایی نیز اگرچه به‌دنبال کشف واقعیت در زیر لایه‌های پنهان موجود است لیکن برای تشخیص و فهم نابرابری‌ها معیار دقیقی را معرفی نمی‌کند.

رویکردهای ترکیبی ارائه‌شده نیز ممکن است بر چند ابرانگاره متکی باشند. ترکیب روش‌ها در مطالعه یک پدیده را سه‌سوسازی یا مثلث‌سازی^۸ می‌گویند (Iman & Aghapur, 2007). این طرح زمانی استفاده می‌شود که نتایج آماری کمی با یافته‌های کیفی مقایسه می‌شود (Kalbasi & Nasr, 2011). طرفداران این روش معتقدند استفاده از روش‌های ترکیبی سبب می‌شود هر کدام از روش‌ها نقاط ضعف روش‌های دیگر را پوشش دهد. با این حال روش‌های مورد استفاده در پژوهش‌های کمی و کیفی بر جهان‌بینی‌های مختلف استوارند و نمی‌توان در قالب دو ابرانگاره متفاوت آنها را به‌کار برد (Danaee fard, 2007). این‌ها مجموعاً نشان می‌دهد که هنوز خلأهایی در روش‌شناسی پژوهش علوم انسانی وجود دارد.

روش‌شناسی علمی در علوم اجتماعی یک ارتباط منظم و سازمان‌یافته میان سطح نظری و حقایق اجتماعی است (Iman, 2014). به‌عبارت دیگر، محقق یک ترکیب سازمان‌یافته و هدفمند میان تفکر منطقی و مشاهده تجربی دقیق از پدیده یا رویداد مورد مطالعه خویش ایجاد می‌کند. در این حالت، حقایق برای تحلیل و تبیین پدیده مورد نظر محقق ایجاد می‌گردند (Iman, 2014). روش‌شناسی در اصل مبادی و مبانی ابزارها و روش‌های گوناگون پژوهش را روشن ساخته و بنابراین تا حد زیادی صبغه فلسفی دارد (Ghaneirad & Toloei, 2008). روش‌شناسی اشاره به پیش‌زمینه‌های نظری، سیاسی و فلسفی پژوهش اجتماعی و پیامدهای آن برای عملکرد پژوهش و به‌کارگیری روش‌های خاص پژوهش دارد (Moradi, 2014).

در پژوهش‌های علوم انسانی با توجه به ماهیت خاص این حوزه از روش‌شناسی‌های مختلفی استفاده می‌شود که با روش‌شناسی‌های علوم طبیعی متفاوت است. برخی از این روش‌شناسی‌ها عبارتند از: نظریه داده‌بنیاد^۹، مطالعه موردی^{۱۰}، قوم‌نگاری^{۱۱}، پدیدارشناسی^{۱۲}،

انجام هر تحقیق علمی نیازمند رویکردی خاص در روش‌شناسی پژوهشی آن حوزه است. به طور کلی چندین ابرانگاره^۱ شناخته‌شده در علم‌شناسی وجود دارد. گوبا و لینکلن (۱۹۸۹) مدعی‌اند چهار ابرانگاره اثبات‌گرایی^۲، فراثبات‌گرایی^۳، نظریه انتقادی^۴ و ساخت‌گرایی^۵ زیربنای فلسفی پژوهش‌های علوم انسانی را شکل می‌دهند. دیدگاه دیگری معتقد است دو ابرانگاره نظری اثبات‌گرایی / فراثبات‌گرایی و تفسیرگرایی^۶ به ترتیب زیربنای پژوهش‌های کمی و کیفی را شکل می‌دهند (Moradi, 2014). با این حال، سه ابرانگاره غالب عبارتند از اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی. واقعیت از نظر اثبات‌گرایان (پوزیتیویست‌ها) به مجموعه قابل مشاهده محدود می‌شود و بنابراین روش مورد استفاده آنها صرفاً روش تجربی است که از راه حس به‌دست می‌آید. اثبات‌گرایان در پژوهش‌های خود بین علوم طبیعی و علوم انسانی تفاوتی قائل نمی‌شوند. ابرانگاره تفسیری بر خلاف شیوه اثبات‌گرایان، پدیده‌های انسانی را متفاوت از پدیده‌های طبیعی می‌داند و تفسیرگرایان معتقدند ذهن در دریافت و شناخت ما از جهان مدخلیت دارند. آنها معتقدند ماهیت هر پدیده، متفاوت از پدیده‌های دیگر است. اگر روش علوم طبیعی را «تبیین» مدنظر اثبات‌گرایان بدانیم علوم انسانی به‌دنبال «فهم» است. گروه سوم یعنی انتقادگرایان^۷ معتقدند فهم سطح بنیادین واقعیت اجتماعی تنها با مشاهده، شدنی نیست و باید با انتقاد از سطح قابل مشاهده، بتوان به عمق ساختارهای پنهان دست یافت. ابرانگاره انتقادی مانند ابرانگاره تفسیری، پدیده‌های اجتماعی را متمایز از پدیده‌های طبیعی می‌داند؛ به‌طور مثال در رویکرد آنها نظم اجتماعی، جایگزین نظم اثبات‌گرایی می‌شود. آنها به جای «تبیین» به «فهم» اعتقاد دارند؛ ولی «فهمی» که همراه با نقد باشد ابرانگاره‌های سه‌گانه فوق، هر کدام صرفاً از زاویه‌ای خاص به واقعیت‌های اجتماعی پرداخته‌اند. در اثبات‌گرایی به علت‌شناسی، در تفسیرگرایی به معناشناسی و در انتقادی به تحلیل انتقادی اشاره می‌شود (Ali-tabar, 2020). هر چند در دهه‌های گذشته، رویکرد اثبات‌گرایی غالب در علوم طبیعی، به علوم انسانی نیز تسری یافته است، ولی پژوهش‌های علوم انسانی سختی از نظر روش با علوم طبیعی ندارند و هرگز نمی‌توانند مانند آنها از اصول ثابت علمی برخوردار بوده و دنباله‌رو علوم طبیعی باشند (Moradi, 2023a). در اثبات‌گرایی، هدف نهایی علم، تولید معرفتی است که عاری از سیاست

1. Paradigm
2. Positivist
3. Postpositivist
4. Critical theory
5. Constructivism
6. Interpretivism
7. Critical theory

8. Triangulation
9. Grounded theory
10. Case study
11. Ethnography
12. Phenomenology

و مقایسه آن با علوم طبیعی و همچنین تأکید بر حکمت ارسطویی، چارچوبی ارائه شود که روش‌شناس علوم انسانی تنها به یک یا چند روش خاص متکی نباشد.

یکی از پژوهشگرانی که رویکرد فرونتیک در تحقیق و پژوهش را مورد مذاقه قرار داده فلائیبرگ (۲۰۰۲) است که برای اولین بار درباره روش‌شناسی پراکسیس‌محوری صحبت و به رابطه قدرت و دانش پرداخته است. فلائیبرگ موضوع را با موردی خاص از برنامه‌ریزی شهری در شهر آلبا تشریح و به اعتقاد وی پراکسیس مؤثر در یک بستر، ممکن است در بستر دیگری اثربخش نباشد و در نتیجه روش‌شناسی ثابتی هم برای انجام تحقیق فرونتیک وجود ندارد (Flyvbjerg, 2004). وی همچنین در تحقیق دیگری (۲۰۰۴) بیان داشته که نمونه‌های عملی و واقعی نسبت به بحث‌های نظری و روان‌شناختی، ابزارهای ارتباطی مؤثرتری هستند. تحقیق اخیر نقش ارزش‌ها را نیز پررنگ دانسته است. وی اشاره داشته که در برنامه‌ریزی فرونتیک با شور و مشورت، داوری و نیز پراکسیس در پیوند با قدرت و ارزش مواجه هستیم. از نظر وی تحقیق فرونتیک باید نشان دهد که قدرت و ارزش‌ها چه پیامدهایی در برنامه‌ریزی دارند (Flyvbjerg, 2004). در پژوهش پیش رو سعی شده ضمن بیان رویکرد فرونتیک مدنظر فلائیبرگ، این رویکرد از نظر روش‌شناختی و با توجه به فرونسیس ارسطویی، تحت عنوان فرونسیولوژی برای تمامی حوزه‌های علوم انسانی بسط و توسعه داده شود تا موضوعات انسانی و اجتماعی با اولویت حل مسئله، مدنظر پژوهش و تحقیق قرار گیرند. بدین منظور ابتدا مبانی بنیادین حکمت آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

فضیلت‌های عقلانی ارسطو

از نظر ارسطو پنج نوع فضیلت عقلانی وجود دارد: ^۸ پیستمه^۸ یا معرفت علمی؛ ^۹ نوس^۹ یا عقل شهودی؛ ^{۱۰} تخنه^{۱۰} یا فن و هنر؛ ^{۱۱} سوفیا^{۱۱} یا حکمت نظری و نهایتاً ^{۱۲} فرونسیس^{۱۲} یا حکمت عملی (Moradi, 2023b). پیستمه به معنی معرفت علمی است که بیشترین ارتباط را با رویکردهای علمی رایج مبتنی بر اثبات‌گرایی دارد؛ نوس یک ویژگی نفسانی است که اصول و مبادی اولیه را درک و به فهم درستی و یا نادرستی چیزی کمک می‌کند. سوفیا همان حکمت در معنای کلی آن و نوعی ظرفیت متافیزیکی است که شامل حقایق کلی و جهان‌شمول و کامل‌ترین نحوه معرفت است. تخنه (هنر) نیز عملی مرتبط با حرفه و اقدام مولد است که با واژه‌هایی مانند فناوری و فن دوره معاصر همخوانی دارد (McKenna, 2013). تخنه دانشی تخصصی در یک

داستان‌سرایی^۱، پژوهش ارزیابی^۲، اقدام‌پژوهی یا اقدام‌پژوهی مشارکتی^۳، هرمنوتیک^۴ و فمینیسم^۵ (Moradi, 2014). هر کدام از این روش‌شناسی‌ها به شیوه‌ای خاص به مطالعه پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند. روش‌شناسی‌های خاص علوم انسانی از طریق ارزش‌قائل شدن برای اراده انسان، علوم انسانی را از علوم طبیعی منفک و بدین ترتیب روش متفاوتی را دنبال می‌کند (Hasani & Mousavi, 2018).

از آنجا که هدف عمده اغلب پژوهش‌های علوم انسانی کمک به ارتقاء کیفیت زندگی انسان است بنابراین نباید اولویت اول تحقیق صرفاً بهبود و گسترش دانش باشد که اگر اینگونه باشد غیرعقلایی و مخرب است (Maxwell, 1984). اولویت‌های تحقیق باید بیان مشکلات زندگی انسان به علاوه پیشنهاد و نقد راه‌حل‌های ممکن یعنی اقدامات احتمالی باشد. یکی از رویکردهایی که اخیراً در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته رویکرد مبتنی بر حکمت^۶ است (Flyvbjerg, 2004). برای تغییر اساسی رویکرد نسبت به پژوهش‌های علوم انسانی، باید توجه ویژه‌ای به حکمت داشته باشیم. اگر چه حکمت، چالشی اساسی رویکردهای استاندارد حوزه علوم انسانی و اجتماعی است و برخی مشکلات اساسی را در رویکردهای اصلی نمایان می‌کند اما خود گاه آن چنان پیچیده است که سبب می‌شود خوشایند علوم اجتماعی استاندارد نباشد و یا حتی مورد تهدید واقع شود. با این حال به نظر می‌رسد حکمت به عنوان یک روش‌شناسی پژوهشی، قابل تأمل باشد. امروزه اعتقاد بر آن است که آنچه با عنوان علوم انسانی در برابر ماست در واقع مبتنی بر حکمت عملی است (Hasani & Mousavi, 2018). اگر چه صورت‌بندی کمی، کیفی یا آمیخته روش‌شناسی‌ها در گذشته، تا حدی توانسته که تمایزها و تفاوت‌های ماهوی و صوری انواع ابزارها و روش‌های مطالعات اجتماعی را پوشش دهد اما به نظر می‌رسد در عصر پیچیدگی اجتماعی هر کدام از این‌ها به تنهایی کارساز نباشد. بدین منظور، سوالات مهمی که جامعه پژوهشگران حکمت در حوزه علوم انسانی باید پاسخ دهند این است که با نگاه از منظر حکمت، چه کاری می‌توانیم انجام دهیم که قبلاً به راحتی قابل انجام نبوده است؟ رویکرد فرونتیک^۷ مبتنی بر حکمت ارسطویی از چه نوع روش‌شناسی در علوم انسانی بهره می‌برد؟ در پژوهش حاضر سعی شده با مطالعه پژوهش‌های مرتبط با روش‌شناسی در علوم انسانی

1. Narrative
2. Evaluation research
3. Action research and participatory action research
4. Hermeneutics
5. Feminism
6. Wisdom
7. Phronetic approach

8. Episteme
9. Nous
10. Techne
11. Sophia
12. Phronesis
13. Practical Wisdom

دارند ارسطو گاهی فرونسیس را به گونه‌ای توصیف می‌کند که به دانش نظری یا حتی تخنه نزدیک‌تر است و گاهی نیز تمایزات این دو را برجسته می‌کند. وی معتقد بوده هر دو به دنبال رسیدن به هدفی و هر دو نیز «عملی» هستند که این شباهت باعث می‌شود گاهاً مرز بین این دو تا حدی مبهم به نظر برسد. بنابراین فرونسیس بیشتر از اینکه یک نوع دانش باشد یک خصیصه و ویژگی فردی است. فرونسیس در ارتباط با چیزی است که فرونیموس (فرد حکیم) انجام می‌دهد چرا که آنها می‌توانند ببینند چه چیزی برای خودشان و به طور کلی برای دیگران خوب است (Aristotle, 1999).

ارسطو در جایی می‌گوید: «فرونسیس نمی‌تواند... تخنه باشد ... زیرا عمل و ساختن انواع مختلفی از چیزها را دربرمی‌گیرد (Aristotle, 1999) و در جایی دیگر می‌گوید «در حالی که ساختن، پایانی به غیر از خودش دارد اما عمل این طور نیست، عمل خوب، خودش پایان خودش است» (Aristotle, 1999). تخنه نوعی دانش است که یک متخصص در یک حرفه تخصصی دارد؛ فردی که قادر است یک شیء یا یک نتیجه مطلوب را به روشی حرفه‌ای و مناسب ایجاد کند (Chia et al, 2013). ایکلند (۲۰۰۸) معتقد است در حالی که تخنه دانشی است که فعالیت ساختن (پوئسیس) را هدایت می‌کند که در آن ابزارها و اهداف از یکدیگر متمایز هستند فرونسیس، حکمتی عملی است که پراکسیس^۸ را هدایت می‌کند به گونه‌ای که «انجام» کارهایی که انجام می‌شود به خودی خود یک هدف است. وی معتقد است: «پوئسیس چیزهای را می‌سازد و پراکسیس آن را کامل می‌کند». در حالی که «پوئسیس» ارتباط نزدیکی با جهت‌یابی ابزار-هدف دارد یعنی برای رسیدن به اهداف باید از ابزارهایی استفاده کرد «پراکسیس» از فرونسیس به عنوان عملی که شامل ابزارها و خود هدف می‌شود نشأت می‌گیرد یعنی در پراکسیس، ابزار و هدف بر خلاف پوئسیس از هم جدا نبوده و کاری که انجام می‌شود خود هدف است (Eikeland, 2008). به عبارتی، پراکسیس فرایندی است که در آن فرونسیس به عنوان یک مفهوم به واقعیت زنده تبدیل می‌شود یعنی در دنیای واقعی این فرونسیس است که به اجرا درمی‌آید.

فرونسیس فعالیتی فکری است که بیشترین ارتباط را با پراکسیس دارد. تمرکز فرونسیس بر امور متغیر است اموری که در قوانین عام و جهان شمول نمی‌گنجد و مشمول موارد خاص هستند. فرونسیس بیش از هر چیزی نیازمند تجربه است. فرونسیس به کلیات و جزئیات به طور هم‌زمان توجه دارد. از نظر ارسطو برخی افراد که از دانش نظری بهره‌ای ندارند در صورت داشتن تجربه، نسبت به افرادی که از دانش نظری برخوردارند در عمل اثربخش‌ترند (Flyvbjerg, 2004).

7. Poiesis
8. Praxis

تجارت یا یک حرفه است و در نتیجه مبتنی بر یک ایستمه یا دانش زیربنایی است (Aristotle, 1999). مردم از ظرفیت نوس^۱ برخوردار می‌باشند. نوس یک ظرفیت شهودی است که باید برای بررسی اقدامات صرفاً مبتنی بر فرایندهای تخنه عمل کند. به گفته ارسطو نوس «مرتبط است با خصوصیت نهایی ... تعریفی که هیچ استدلالی برای آن وجود ندارد» (Aristotle, 1999) به معنای «بصیرتی که عدم دقت عقلانیت را جبران می‌کند» (McKenna, 2013). سوفیا نیز به زعم ارسطو بالاترین دانشی است که از طریق ادغام دانش علمی (ایستمه) با عقل شهودی (لوگوس)^۲ حاصل می‌شود (Chia, Holt, & Yuan, 2013).

فرونسیس اصطلاحی یونانی و معادل «تدبیر»^۳، «حکمت عملی»^۴ یا «عقل خوب»^۵ و نوعی فضیلت اساسی درباره قضاوت صحیح، تصمیم‌گیری‌ها و اعمال است (Ames, Serafim, & Zappellini, 2020). فرونسیس قبل از اینکه توسط ارسطو مورد بحث قرار گیرد به عنوان تدبیر (Prudence) توسط افرادی مانند آنتیگون یا دولتمردی مانند پریکلس که ارسطو او را نمونه‌ای از فرونیموس^۶ (شخصی که دارای فرونسیس است) می‌نامد به کار برده شده است. بعدها توماس آکویناس اخلاق ارسطویی را با استفاده از اصطلاح prudentia در اخلاق مسیحیت ادغام کرد. به گفته آکویناس (۲۰۰۶) تدبیر، هنر تصمیم‌گیری درست بر اساس واقعیت است. فرونسیس، معطوف به ارزش‌ها و به قول ویکرز (۱۹۹۵) درگیر هنر داوری به معنای تصمیم‌سازی به روش یک کنش‌گر ماهر اجتماعی است (Flyvbjerg, 2004). در حالی که موضوع ایستمه دانش نظری در باب چرایی پدیده‌هاست و تخنه با دانستن چگونگی امور سروکار دارد فرونسیس بر دانش و اخلاق عملی تأکید دارد (Flyvbjerg, 2019). با توجه به نزدیکی فرونسیس و تخنه به تفاوت این دو اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت.

تفاوت فرونسیس و تخنه

اگر چه به نظر می‌رسد ارسطو گاهی اوقات فرونسیس را به تخنه ارتباط می‌دهد آنجا که می‌گوید: «فکر می‌کنیم انسانی واقعاً خوب و حکیم است که تمام احتمالات زندگی را در نظر گرفته و همیشه بهترین شرایط را به وجود می‌آورد» (Aristotle, 1999) اما او نهایتاً معتقد بوده که «فرونسیس نمی‌تواند با تخنه یکی باشد زیرا عمل و ساختن چیزهای متفاوتی هستند» (Aristotle, 1999). در حالی که هم تخنه و هم فرونسیس «عملی» هستند و با دنیای واقعی سروکار

1. Nous
2. logos
3. Prudence
4. Practical Wisdom
5. Good Sense
6. Phronimos

فرونیتیک به مشورت عمومی بیشتر از کانون‌های بسته متخصصان اهمیت داده می‌شود. در نهایت آنها علوم انسانی فرونتیک را به مثابه بنیادی برای علوم انسانی معطوف به توسعه برای کشور پیشنهاد می‌کنند (Alavipour, & Manoochehri, 2020).

علوی‌پور و معافی (۲۰۲۱) در تحقیقی تحت عنوان «مشارکت علم در تغییرات اجتماعی و سیاسی: علوم اجتماعی فرونتیک» معتقدند پژوهشگران فرونتیک درباره روش‌شناسی، دو موضع متفاوت دارند. گروه نخست بر مشارکت عمومی و تقویت و پرورش رویکردهای تأکید دارند که این مشارکت را محور قرار دهد و گروه دوم، فرونسیس را به عنوان نمونه‌ای اولیه از یک روش و روش‌شناسی مشخص برای علوم اجتماعی معرفی می‌کنند. آنها معتقدند رویکرد فرونتیک دغدغه تغییر و مسائل واقعی را دارد تا تمرکز صرف بر روش. یعنی نتایج را بر روش ترجیح می‌دهد. به عبارت دیگر، نقطه عزیمت آن، سیاسی- عملی است تا روش‌شناختی و معرفت‌شناختی. آنها معتقدند علوم اجتماعی فرونتیک دانشی است که کار دانشمند را از توصیف پدیده و سپس رهاسازی آن به درک پدیده و مداخله در تغییر آن تارسیدن به وضعیت بهتر متحول می‌سازد (Alavipour & Moafi, 2021).

امیری طهرانی (۲۰۱۹) در تحقیقی تحت عنوان «تحلیل نسبت علوم انسانی و اجتماعی کاربردی و حکمت عملی» به این نتیجه می‌رسد که با توجه به اینکه غایت علوم انسانی و اجتماعی کاربردی، پیش‌بینی و تغییر وضعیت موجود است این امر با تعریف فناوری تطابق داشته و فناوری هم از نظر واژگانی، با توجه به موضوع «ایجاد کردن و ساختن» با تخته قرابت دارد نه فرونسیس. بنابراین موضوع علوم انسانی و اجتماعی کاربردی، ایجاد تغییر و ساختن یعنی پوئیس است حال آنکه موضوع فرونسیس و حکمت عملی، پراکسیس است. هدف علوم انسانی و اجتماعی کاربردی، کارایی، رفاه و کامجویی بیشتر است و در مقابل، غایت حکمت عملی، سعادت، خوشبختی و کامیابی است. به عبارتی سرشت علوم انسانی و اجتماعی، کاربردی فناوری و سرشت حکمت عملی، فضیلت است (AmiriTehrani, 2019).

مرادی (۲۰۲۳) در تحقیقی تحت عنوان «حکمرانی پراکسیس محوری با تأکید بر عقلانیت و قدرت» معتقد است امروزه در شیوه حکمرانی پراکسیس محوری، قدرت، یک مفهوم اساسی در علوم اجتماعی است. توجه به بستر و ارزش‌ها در حکمرانی می‌تواند خیر عمومی را به همراه داشته باشد. این تحقیق نشان داده که علم فرونتیک به دنبال تولید دانشی است که مردم را قادر سازد نسبت به مسائل حساسی که با آن مواجهند تصمیم آگاهانه اتخاذ کنند. به عبارت دیگر، مسئله نه مشارکت مردم بلکه اعطای قدرت تغییر و قدرت تصمیم‌گیری مردم است (Moradi, 2023b).

جمال‌زاده (۲۰۲۲) در تحقیقی تحت عنوان «تأثیر مبانی روش‌شناختی اثبات‌گرایی و حکمت متعالیه بر علوم انسانی» به این

قابل هضم هستند ولی نمی‌داند چه نوع غذاهایی گوشت سبک دارند نمی‌تواند به سلامتی افراد کمک کند. ولی فردی که می‌داند گوشت مرغ، سبک است طبعاً بیشتر می‌تواند به سلامت افراد کمک کند. بنابراین فرونسیس که به عمل مرتبط است باید هر دو نوع دانش را داشته باشد لیکن با تأکید بر دومی (Aristotle, 1999). در حالی که تخته به هر نوع هنر، مهارت و فناوری‌ای اشاره دارد که منجر به ساختن می‌شود که فرونسیس چنین نتیجه ملموسی را تولید نمی‌کند. «عمل فرونتیک» هرگز نمی‌تواند بدون اشاره به تمایلات و اختیارات فردی که آن را انجام می‌دهد تشخیص داده شود (Rooney, 2013). فلاپیگ (۲۰۰۴) معتقد است فرونسیس، عمل‌گرا، متغیر، وابسته به زمینه، معطوف به کنش و عمل، و نیز مبتنی بر عقلانیت ارزشی- عملی است. به قول ارسطو، فرونسیس عملی است که از رهگذر آن، عقلانیت ابزاری توسط عقلانیت ارزشی تعدیل می‌شود. از نظر ارسطو و وبر، تعادلی که عقلانیت ارزشی در عقلانیت ابزاری ایجاد می‌کند برای زیست‌پذیر کردن هر سازمان اجتماعی ضروری است (Flyvbjerg, 2004). البته باید در نظر گرفت که عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشیهر دو واژه‌های مدرنی هستند. ارسطو معتقد است فرونسیس به عنوان یک تعادل بخش عمل می‌کند: فضیلت (عقلانیت ارزشی) هدف خوب را تعیین می‌کند و فرونسیس (عقلانیت ابزاری هدایت‌شده) بهترین راه را برای رسیدن به آن هدف مشخص می‌کند (Aristotle, 1999). با تفاوتی که بین فرونسیس و تخته وجود دارد مشخص می‌شود هر پژوهشگری که دارای فرونسیس است می‌تواند در هر موقعیتی، درک درستی از مسئله داشته باشد به این معنی که رویکرد خود را بر مبنای فرونتیک قرار دهد.

پیشینه پژوهش

به طور مشخص در ارتباط با فرونسیولوژی، تحقیق مشخصی در داخل انجام نشده ولی در ذیل، پژوهش‌هایی که روش‌شناسی علوم انسانی را از علوم طبیعی جدا کرده‌اند و یا با موضوع پژوهش مرتبط بوده‌اند و یا اینکه رویکرد فرونتیک را در علوم انسانی مورد توجه قرار داده‌اند به طور خلاصه آورده شده است.

علوی‌پور و منوچهری (۲۰۲۰) در تحقیقی تحت عنوان «رویکرد فرونتیک به مثابه بنیادی برای علوم انسانی معطوف به توسعه» به ضرورت بازگشت به امر فرونتیک به مثابه بنیادی برای دانش عملی پرداخته‌اند. در این تحقیق تأکید شده که فرونتیک بودن دانش در چارچوب رویکردی بنیادین در نظام فکری و فلسفی شکل می‌گیرد که مبتنی بر فهم انسان و زندگی انسانی به گونه‌ای متفاوت از شناخت مدنظر علوم اثبات‌گرایانه است. آنها معتقدند در علوم اجتماعی

نتیجه رسیده که حکمت متعالیه با توجه به روش کیفی و کمی و عدم انحصار منابع شناخت در علوم تجربی، از تمام ظرفیت‌های روش‌های عقلی، نقلی و تجربی در علوم انسانی استفاده کرده و رویکرد تنوع همگرای روشی را در علوم انسانی انتخاب کرده است (Jamalzadeh, 2022).

نوروزی و شهرداری خواجه‌عسگری (۲۰۰۶) در تحقیق خود تحت عنوان «درآمدی بر نظریات هابرماس در روش‌شناسی علوم انسانی» به این نتیجه رسیده‌اند که علوم انسانی با فهم و تأویل سروکار دارد و بنابراین اصراری که اثبات‌گرایان در تحمیل روش‌های خود به سایر علوم دارند بیهوده است (Nowrouzi & Shahdadi, 2006).

کرامت‌زاده (۲۰۰۶) در تحقیقی تحت عنوان «بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و روش‌شناسی‌های علوم اجتماعی و طبیعی از دیدگاه پوپر» به این نتیجه رسید که پوپر با تلقی اثبات‌گرایان از روش علمی و حتی روش‌شناسی آنها مخالف است. وی اگر چه در علوم طبیعی به اسم‌گرایی معتقد است لیکن در علوم اجتماعی به رویکرد دیگری یعنی ذات‌گرایی روش‌شناسی قائل است (Keramatzadeh, 2006).

خادمی (۲۰۰۶) در پژوهش خود تحت عنوان «تحوالات روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی» نشان داده آنچه که باعث انتخاب رویکردهای پژوهشی مختلف در علوم انسانی می‌شود درک مواضع فلسفی متفاوت است (khademi, 2006).

قانع‌راد و طلوعی (۲۰۰۸) در پژوهشی تحت عنوان «چرخش‌های روش‌شناختی در علوم انسانی و اجتماعی» نشان داده‌اند که علوم انسانی و اجتماعی، متأثر از پدیده‌های تحت بررسی‌اش، ماهیتی کل‌نگرانه و چندوجهی دارد که به همین اعتبار، جهت‌گیری روش‌شناختی پژوهش‌ها در این عرصه با توجه به موضوعات متفاوت، می‌بایست از نظریه‌ها و مفاهیم متناسب برای حل مسائل کمک بگیرد (Ghaneirad & Toloee, 2008).

برزگر (۲۰۱۰) در پژوهشی تحت عنوان «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی» نشان داده که رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی با رهیافت‌های تفسیری، انتقادی و فمینیستی سازگاری و با تجربه‌گرایی ناسازگاری دارد (Barzegar, 2010).

پایا (۲۰۱۶) در بررسی امکان‌پذیری افزایش کارایی علوم انسانی، بیان داشته که برای ارتقاء کارآمدی علوم انسانی و اجتماعی باید زیست‌بومی مورد توجه قرار گیرد که ابزار اصلی دانشوران و اهل نظر «گفتگو» باشد (Paya, 2016).

مصلح شیرازی و همکاران (۲۰۱۶) با بررسی روش‌های نظام‌مند چنگانه در پژوهش‌های مدیریت به این نتیجه رسیدند که بر اساس ماهیت یک نظام، ماهیت مسئله، ماهیت مشارکت‌کنندگان در نظام و همچنین مداخلات نظام‌مند، مدیران باید از الگوهای روش‌شناسی

چنگانه بهره ببرند (MoslehShirazi & et al, 2016).

موسوی و حسنی (۲۰۲۲) در بررسی چپستی علوم انسانی به این نتیجه رسیده‌اند که دانش علوم انسانی روند واحدی از دانش نیست که موضوع و روش‌شناسی مشخصی داشته باشد. آنها اشاره کردند که علوم انسانی حتی می‌تواند به مثابه حکمت باشد (Mousavi & Hassani, 2022).

خدابندهلو (۲۰۱۸) در تحقیقی تحت عنوان «اروپامحوری و تأثیر قدرت-دانش در شکل‌گیری علوم انسانی مدرن به این نتیجه رسید که دانش علوم انسانی جدید برآمده از روابط قدرت بوده و ریشه آن نشان از مناسبات قدرت-دانش در برساختن و اشاعه ارزش‌های علم انسانی مدرن و در مقابل، طرد و نفی ارزش‌های قدیم دارد (Khodabandehlu, 2018).

حسینی و موسوی (۲۰۱۸) در بررسی حکمت عملی به مثابه فلسفه علوم انسانی معتقدند تمام اندیشمندانی که در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی کار کرده‌اند در واقع نظریه‌ای در باب حکمت عملی پرورده‌اند و علوم انسانی جز در بستر حکمت عملی نمی‌روید (Hasani & Mousavi, 2018).

فلائیبرگ (۲۰۰۲) در تحقیق خود برای اولین بار روش‌شناسی پراکسیس‌محوری را مطرح کرد که در آن به نقش قدرت در دانش اشاره کرده است. وی اشاره کرده که به تبعیت از مفهوم فرونیسیس ارسطو آن را «تحقیق برنامه‌ریزی فرونتیک» می‌نامد. وی موضوع را با یک مورد خاص از برنامه‌ریزی شهری در شهر آلبا توضیح می‌دهد و معتقد است پراکسیسی که در یک موقعیت کار می‌کند لزوماً در وضعیت دیگری کار نمی‌کند و بنابراین روش‌شناسی ثابتی برای انجام تحقیق فرونتیک وجود ندارد (Flyvbjerg, 2002).

فلائیبرگ (۲۰۰۴) در پژوهشی در خصوص تحقیق برنامه‌ریزی فرونتیک به این نتیجه رسید که نمونه‌های عملی و واقعی نسبت به بحث‌های نظری و روان‌شناختی، ابزارهای ارتباطی مؤثرتری هستند. وی در این مطالعه به طور ویژه بر قدرت متمرکز شد. فلائیبرگ معتقد است در تحقیق برنامه‌ریزی با شور و مشورت، داور و پراکسیس در پیوند با قدرت و ارزش مواجهیم و تحقیق فرونتیک باید نشان دهد که قدرت و ارزش‌ها در برنامه‌ریزی چه پیامدهایی دارند (Flyvbjerg, 2004).

رونی (۲۰۱۳) بر اساس مطالعات فلائیبرگ، معتقد است می‌توان طیف وسیعی از روش‌های فرونتیک را ارائه داد. او اصطلاح فرونیسیولوژی را به کار برده و معتقد بود برای تحقیقات فرونتیک، تعامل همدلانه و ذهن آزاد، چگونگی درک حکمت به عنوان یک سازه و اقدام یکپارچه و مهارت تحقیق به عنوان یک محقق متخصص، ضرورت دارد (Rooney, 2103).

هر یک از پژوهش‌های ذکرشده به نوعی اشاره به متفاوت

پژوهش فرونتیک در علوم انسانی

پژوهش‌های مبتنی بر فرونتیک^۱ یا حکمت عملی رویکردی برای مطالعات علوم انسانی و اجتماعی با تمرکز بر ارزش‌ها، اخلاق و قدرت است. این رویکرد بر اساس تفسیری جدید از مفهوم فرونسیس ارسطو است که معمولاً به عنوان «حکمت عملی» و گاهی نیز به عنوان «احتیاط یا تدبیر»^۲ ترجمه می‌شود. در رویکرد فرونتیک تلاش می‌شود بین ارزش‌ها و قدرت تعادل برقرار شود.

امروزه در علوم انسانی و اجتماعی، مسئله قدرت مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر است. زمانی شعار فرانسویس بیکن این بود که «دانش، قدرت است». این شعار مبنای خیلی از تصمیم‌گیری‌ها و خطمشی‌ها قرار می‌گرفت و دانشگاه‌ها نیز مبنای کار خود را این شعار قرار می‌دادند اما فلاپیگ (۲۰۰۲) معتقد است اگر دانش از چنان قدرتی برخوردار باشد برای صاحبان قدرت می‌ارزد که وقت خود را صرف سرکوب آن کنند. او همچنین معتقد است که دانش‌های ضعیفی وجود دارند که به راحتی توسط قدرت به حاشیه رانده شده‌اند. در نهایت نیز وی به دانشی اذعان کرده که اصحاب قدرت در راستای منافع خود تولید کرده‌اند (Flyvbjerg, 2002). فلاپیگ (۲۰۰۲) معتقد است در دنیای واقعی، قدرت اغلب یا دانش را رد و یا آن را مطابق میل خود می‌سازد (Flyvbjerg, 2002). با توجه به این واقعیت، پژوهش فرونتیک تلاش دارد بیش از آنکه به نظریه و روش‌شناسی متکی باشد به نمونه‌های موردی تأکید کند؛ البته این به معنای کم‌اهمیت جلوه دادن نظریه و روش‌شناسی نیست بلکه نشان از آن دارد که نمونه‌های عملی و واقعی، نسبت به بحث‌های نظری و روان‌شناختی ابزارهای ارتباطی مفیدتر و مؤثرتری هستند.

در رویکرد فرونتیک، توجه به قدرت در پژوهش به‌منظور حل مسئله اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است. یعنی با تمرکز بر ارزش‌ها و منافع گروه‌های خاص در بستر معینی از مناسبات قدرت بهتر می‌توان در مورد مسئله اجتماعی دست به پژوهش برد و نتیجه عملی به‌دست آورد. فلاپیگ (۲۰۰۴) معتقد است این کار از طریق شفاف‌سازی، نقد و مداخله، ایجاد دیدگاه‌های جدید و درگیر شدن واقعی در اقدامات در حال انجام صورت می‌گیرد (Flyvbjerg, 2004). رویکرد فرونتیک تلاش دارد علاوه بر قضاوت‌های ارزش‌شناختی، واقعیت‌های سیاسی هر بستری را بر اساس قدرت، مدنظر قرار دهد. به نظر می‌رسد شعار «قدرت، دانش است» جای شعار «دانش، قدرت است» را گرفته باشد.

در باب ارزش‌ها هم باید گفت ارسطو اگر چه در مبحث فرونسیس به «عقل»^۳ اشاره می‌کند اما معنای آن با کلمات مدرن «منطق»^۴ و

بودن حوزه پژوهش در علوم انسانی و علوم طبیعی دارند. برای مثال علوی‌پور و منوچهری (۲۰۲۰) فرونتیک بودن علوم انسانی را یک ویژگی ممتاز می‌دانند که از طریق آن، فرایند برنامه‌ریزی می‌تواند راهگشای توسعه کشور باشد (Alavipour & Manoochehri, 2020). علوی‌پور و معافی (۲۰۲۱) معتقدند علوم اجتماعی فرونتیک هم از مطلق‌گرایی اثبات‌گرایانه و هم از نسبی‌گرایی بی‌طرفانه‌ای که تعهد و مشارکت عملی پژوهشگر را کنار می‌نهد به دور است و با توجه به این خصوصیت می‌تواند در زندگی اجتماعی انسان نقش مؤثری ایفاء کند (Alavipour & Moafi, 2021). امیری طهرانی (۲۰۱۹) هدف نهایی فرونسیس را رفتار فضیلت‌مند می‌داند و آن را از هدف علوم اجتماعی کاربردی متمایز می‌داند (AmiriTehrani, 2019)؛ گرچه این رویکرد قابل نقد است چرا که رویکرد فرونتیک صرفاً به دنبال رفتار فضیلت‌مند نبوده و به دنبال حل مسائل انسانی و اجتماعی و در نهایت خیر عمومی است. مرادی (۲۰۲۳) بر نقش مردم در حکمرانی پراکسیس محور تأکید و معتقد است پژوهشگران فرونتیک با توجه به مناسبات قدرت و به چالش کشیدن آن باید تلاش کنند در خطمشی و عمل، تغییر ایجاد کنند (Moradi, 2023). پژوهش‌های دیگر از جمله جمال‌زاده (۲۰۲۰) بر روش کمی و کیفی حکمت متعالیه؛ نوروزی و شهدادی (۲۰۰۶) بر اصرار علوم انسانی برای فهم و تأویل؛ کرامت‌زاده (۲۰۰۶) بر ذات‌گرایی روش‌شناسی در علوم انسانی؛ خادمی (۲۰۰۶) بر رویکردهای پژوهشی مختلف در علوم انسانی با توجه به درک مواضع فلسفی متفاوت؛ فانی‌راد و طلوعی (۲۰۰۸) بر استفاده از نظریه‌های مناسب برای حل مسائل مختلف با جهت‌گیری روش‌شناختی متفاوت؛ بزرگر (۲۰۱۰) بر تفاوت رهیافت بومی‌سازی با تجربه‌گرایی؛ مصلح شیرازی و همکاران (۲۰۱۶) تأکید بر روش‌شناسی چندگانه؛ موسوی و حسنی (۲۰۲۲) دانستن علوم انسانی به مثابه حکمت و بنابراین فقدان یک روش‌شناسی مشخص و معین؛ حسنی و موسوی (۲۰۱۸) روئیدن علوم انسانی در بستر حکمت و خدابنده‌لو (۲۰۱۸) بر نقش قدرت در شکل‌گیری علوم انسانی تأکید دارند. به نظر می‌رسد بتوان به طور خلاصه این پژوهش‌ها را با رویکرد فرونتیک فلاپیگ تبیین کرد؛ زیرا این خلأ در پژوهش‌های قبلی وجود دارد و از آنجا که فلاپیگ بر نمونه‌های عملی و واقعی تأکید و روش‌شناسی ثابتی را معرفی نمی‌کند به علاوه اینکه نقش قدرت و ارزش‌ها را در پژوهش و دانش پررنگ می‌داند فرونسیولوژی می‌تواند یک چارچوب منسجم در علوم انسانی ارائه دهد. با این مقدمات در پژوهش حاضر سعی شد رویکرد مبتنی بر فرونتیک به عنوان فرونسیولوژی (مطرح شده توسط رونی، ۲۰۱۳) با تأکید بر چهار سؤال اساسی فلاپیگ در تحقیق فرونتیک، بسط و توسعه داده شود تا بتوان در حوزه علوم انسانی هر مسئله پژوهشی را در بستر و زمینه خاص خود و توجه به شرایط موجود مورد کنکاش قرار داد.

1. Phronetic
2. Prudence
3. Reason (logos)
4. Logic

«عقلانی»^۱ مطابقت ندارد و ارتباط مستقیمی نیز با ایدئولوژی‌های اثبات‌گرایی منطقی^۲ ندارد. عقل ارسطویی فرایندی است که تشخیص می‌دهد چه چیزی برای بشریت مضر و چه چیزی مفید است؛ چه چیز عادلانه و چه چیزی ناعادلانه است و نهایتاً چه چیز خوب و چه چیز بد است (Rooney, 2013). بنابراین ارزش‌ها جزء اجتناب‌ناپذیر چنین استدلالی هستند. چنین تشخیصی صرفاً مبتنی بر یک منطق مکانیکی نیست بلکه (حداقل) شامل هوش هیجانی و اجتماعی و شخصیت اخلاقی به علاوه ذهن آزاد است (Cooper, 2012)؛ چیزی که در علوم انسانی و اجتماعی به راحتی نمی‌توان از کنار آن گذشت.

چهار سؤال اساسی در پژوهش‌های فرونتیک

عدم تأکید رویکرد فرونتیک بر یک روش‌شناسی خاص، باعث شده که فلاپیبرگ (۲۰۰۴) برای حل یک مسئله اجتماعی با اتکاء به پژوهش، چهار سؤال منطقی-ارزشی را در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی مطرح کند (Flyvbjerg, 2004, 283):

۱. با این مشکل خاص اجتماعی به کجا می‌رویم؟
۲. چه کسی سود می‌برد و چه کسی متضرر می‌شود و با کدام سازوکار قدرت؟
۳. آیا این توسعه، مطلوب است؟
۴. در مورد آن چه باید کرد؟

در هر تصمیم و خطمشی حوزه اجتماعی، عقلانیت و قدرتی وجود دارد که با هم تضاد دارند؛ کسانی که قدرت دارند توانایی کنار زدن هر نوع عقلانیتی را دارند (Moradi, ۲۰۲۳b). فلاپیبرگ (۲۰۱۹) معتقد است مناسبات قدرت در تصمیم‌گیری‌ها از پیچیدگی خاصی برخوردارند که گاهی خردمایه منطق را تغییر می‌دهند (Flyvbjerg, 2019). افراد برخوردار از قدرت اغلب دغدغه تعریف واقعیت را دارند و نه کشف چستی واقعیت، آن طور که «واقعاً» هست. به عبارتی قدرت، تعیین می‌کند چه چیزی به عنوان عقلانیت و دانش به حساب آید و در نتیجه، واقعیت شمرده شود. برعکس فلسفه و علم که عقلانیت را مستقل از زمینه تصور می‌کنند رویکرد فرونتیک معتقد است عقلانیت، وابسته به زمینه و زمینه، اغلب قدرت است. بنابراین قدرت در عقلانیت نفوذ و کار کردن با مفهومی از عقلانیت که در آن قدرت، غایب باشد برای صاحبان قدرت بی‌معناست. می‌توان گفت که با دخالت نهادهای قدرت در حکمرانی مسائل اجتماعی و به حاشیه بردن عقلانیت، به بیراهه می‌رویم. اگر در بستر دیگری، عقلانیت و نفع عمومی بتواند بر قدرت غلبه کند احتمالاً راهی متفاوت از راه اول را خواهیم پیمود.

در مورد سؤال دوم، فلاپیبرگ (۲۰۰۲) معتقد است در جدال بین قدرت و عقلانیت، این قدرت است که غلبه می‌کند. وی معتقد است

1. Rational
2. Logical positivism

نتایج آماری به خودی خود جذابیتی ندارند بلکه تفسیری که از این نتایج می‌شود اهمیت دارد و مهم نیست کدام تفسیر درست، عقلانی یا حقیقی است بلکه مهم این است که چه گروهی می‌تواند بیشترین قدرت را در پس تفسیرش اعمال کند. تفسیری که پایگاه قدرت نیرومندتری داشته باشد می‌شود حقیقت! (Flyvbjerg, 2002). این مؤید رویکرد نیچه (۱۹۶۸) است که تفسیر را صرفاً تشریح یا توصیف نمی‌داند بلکه معتقد است «تفسیر خودش ابزاری است برای سلطه یافتن بر چیزی» و تبعاً «تمام مطیع‌ساختن‌ها و سلطه‌گری‌ها متضمن تفسیری تازه هستند» (Nietzsche, Kaufmann & Hollingdale, 1968). بنابراین قدرت، گرایش آشکاری دارد برای سلطه بر عقلانیت. به تاسی از پاسکال می‌توان گفت قدرت، عقلانیتی دارد که عقلانیت آن را نمی‌شناسد و نمی‌فهمد اما عقلانیت، قدرتی ندارد که قدرت آن را نفهمد و نشناسد (Flyvbjerg, 2019). به یک عبارت باید گفت میان این دو رابطهای نابرابر وجود دارد. ذی‌نفعان مختلف و مناسبات بین آنها است که مسائل اجتماعی را به سمت و سوی مشخصی سوق و سیاست واقعی را رقم می‌زند که چه بسا در این میان از تفسیرهای جهت‌دار پژوهش‌ها هم بهره گیرد.

در خصوص سؤال سوم، فلاپیبرگ (۲۰۰۲) معتقد است قطعاً وقتی قدرت بر عقلانیت غلبه کند مسیر و نوع توسعه، مطلوب نخواهد بود (Moradi, 2023b). فلاپیبرگ در پاسخ این سؤال با جمله فرانسویس بیکن که می‌گوید «دانش، قدرت است» موافق است اما معتقد است بین قدرت و دانش رابطه عکس این هم برقرار است. همان چیزی که قبلاً به آن اشاره شد یعنی قدرت، تعیین می‌کند چه چیزی دانش تلقی شود و بنابراین عدم تقارن میان قدرت و عقلانیت، به توسعه کارآمد منجر نمی‌شود. فلاپیبرگ نتیجه می‌گیرد که نوشتن قانون و خطمشی و اصلاح نهادی بر اساس عقلانیت ارتباطی هابرماس کفایت نمی‌کند بلکه باید آنها را با امثال قدرت و تعارض نیز پیوند بدهیم که نظریه ارتباطی نمی‌تواند آنها را بپذیرد (Flyvbjerg, 2002). یعنی اصحاب قدرت گاهی از قوانین نهادی عبور و به عنوان خدمتگذار یا سیاستمدار به دلایل شخصی یا گروهی آن را زیر پا می‌گذارند.

در پاسخ به سؤال چهارم، فلاپیبرگ در وهله اول راهکار جلب نظر عموم به نتیجه تحقیق عقلانیت و قدرت را مطرح می‌کند لیکن در ادامه، این راهکار را تبدیل شدن نتیجه تحقیق به عنوان بخشی از مناسبات قدرتی می‌داند که آن را نقد می‌کند و بنابراین معتقد است در تحقیقاتی که موضوع آنها مسئله جامعه است باید نتایج تحقیق را به فرایندهای سیاسی، مدیریتی و اجتماعی پیوند داد. این رویکرد، رویکرد فرونتیک یا همان پراکسیس محوری است. تحقیقات فرونتیک از طریق تعادل بخشی بین عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی عمل می‌کنند. تمرکز اصلی بر ارزش‌ها (ارزش‌شناسی) است اما ایجاد دانش (معرفت‌شناسی) و تشخیص دقیق پدیده‌ها (هستی‌شناسی) هم

بخشی از این رویکرد هستند (Flyvbjerg, 2001). تمرکز فلایبرگ بر ارزش‌ها، در موقع پرسیدن این سوالات می‌تواند راهنمای تحقیقات علوم انسانی و اجتماعی باشد.

اصول اساسی روش‌شناختی فرونتیک

در تحقیق فرونتیک ابتدا باید رویکرد اثبات‌گرایی رایج در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی را کنار گذارده و واقعیت‌ها و برنامه‌ریزی بر اساس قدرت را جایگزین حقایق بدیهی فرض شده کنیم (Moradi, 2023a)؛ چرا که رویکرد علوم طبیعی کشف قوانین کلی است که به «پیستمه» تعلق دارد اما ساخت علوم انسانی به فرونسیس اشاره دارد (Mousavi & Hassani, 2022). در مرحله بعد باید به موضوعاتی پرداخته شود که برای جامعه محلی، ملی و جهانی دارای اهمیت باشند. در نهایت نیز باید نتایج پژوهش خود را به صورت عملی و گفتگویی با شهروندان در میان گذاشت و واکنش‌ها و بازخوردها را به دقت گوش داد. با تمرکز بر ارزش‌ها و منافع گروه‌های خاص در بستر مشخصی از مناسبات قدرت، خواهیم توانست پژوهش را به طور اثربخشی تبدیل به کنشی کنیم که افراد درگیر در عمل بر آن تأثیر می‌گذارند یا به نوعی تحت تأثیر آن هستند. این کار گاه از طریق شفاف‌سازی، گاهی از طریق نقد و مداخله و بعضاً نیز از طریق خلق دیدگاه‌های جدید صورت می‌گیرد (Moradi, 2023a).

رویکردهای اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی در تبیین و فهم مسائل اجتماعی هر کدام به نوبه خود مزیت‌ها و کاستی‌های خاص خود را دارند. رویکردهای اثبات‌گرایی و تفسیری در مواجهه مقابل قدرت با کاستی‌هایی مواجه هستند. ابرانگاره انتقادی با نقد حاکمیت موجود و مناسبات قدرت، سعی کرده ناکامی‌های دورویکرد اثبات‌گرایی و تفسیری را جبران کند اما انتقادگرایی، فاقد روشی ایجابی برای انجام پژوهش‌های تجربی در حوزه علوم اجتماعی است. رویکرد انتقادی بر خلاف اثبات‌گرایی به دنبال قوانین عام نبوده و به وجود واقعیتی چندلایه معتقد است اگر چه مانند رویکرد تفسیری بر مطالعه ایده‌های ذهنی و عقل سلیم تأکید دارد لیکن معتقد است خیلی از ایده‌های متعارف و مبتنی بر عقل سلیم، با افسانه و توهم خلط شده‌اند. رویکرد انتقادی جهان عینی‌ای را متصور می‌شود که بر منابع و قدرت، کنترلی نابرابر دارد و عقل سلیم نیز برخاسته از همان جهان است (Bagheri & Ghafari, 2020). از آنجا که قدرت سعی در مخفی نگه داشتن واقعیت می‌کند رویکرد انتقادی با قدرت سر ناسازگاری دارد و سعی می‌کند با نگاهی دیالکتیکی به واکاوی و تحلیل ساخت‌های چندگانه واقعیت بپردازد. اگر چه در پرداختن به قدرت بین رویکرد فرونتیک و انتقادی اشتراکاتی وجود دارد اما تفاوت محسوس آنجاست که رویکرد انتقادی با قدرت سر ناسازگاری دارد و رویکرد فرونتیک سعی دارد آن را در پژوهش بپذیرد.

فوکو معتقد بود که قدرت، دانش را تولید می‌کند یعنی برساخت‌گرایی اجتماعی مدعی است که دانش صرفاً بازتابی از واقعیت نیست بلکه حقیقت، یک برساخته گفتمانی است (Khodabandehlu, 2018). بر این اساس می‌توان گفت که علم عمدتاً بازنمایی قدرت و منافع بشری است تا بازنمایی حقیقت. بنابراین علوم انسانی به عنوان جزئی از فرایند اعمال قدرت بر انسان، تبیین‌کننده چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف در بستر روابط قدرت است امری که در رویکرد فرونتیک به آن پرداخته می‌شود. فلایبرگ (۲۰۰۴) معتقد است در رویکرد فرونتیک باید قدرت را در هسته تحلیل قرار دهید. به عبارتی به همان اندازه که انرژی مفهوم اساسی در فیزیک تلقی می‌شود برتراند راسل نیز معتقد است مفهوم اساسی در علوم اجتماعی قدرت است و قدرت، مولد است. پژوهشی که باید حل‌کننده مسائل اجتماعی باشد باید قدرت و سازوکارهای قدرت را بشناسد اگر چه مهم نیست چه کسی قدرت دارد و حکم می‌راند (طبق نظر وبر) اما مهم است زمانی که حکمرانان حکومت می‌کنند چه عقلانیت‌های حاکمیتی‌ای^۱ در کار هستند؟ (طبق نظر نیچه) (Flyvbjerg, 2004). پژوهشگر فرونتیک با این پرسش‌ها و نیز با عطف توجه به عقلانیت ارزشی، به طور مشخص با بستر اصلی قدرت و ارزش‌ها پیوند برقرار می‌کند و بنابراین تمرکز بر ارزش‌ها (چه چیزی برای انسان‌ها در جامعه خوب یا بد است) نکته مهم دیگری است که اساس روش‌شناختی فرونتیک است. در اصل، فلایبرگ (۲۰۰۴) با طرح سؤال اول، سوم و چهارم می‌خواهد بین عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی تعادل ایجاد کند (Flyvbjerg, 2004). پژوهشگران فرونتیک با زمینه‌گرایی یا اخلاق وابسته به زمینه روبه‌رو هستند البته نه اخلاق فردی بلکه دیدگاه مشترکی که میان گروه مرجع خاصی از پژوهشگران فرونتیک غالب است.

تحقیقات فرونتیک با دنبال کردن یک روش استاندارد از قبل تجویز شده، محقق نمی‌شود زیرا خیلی از محدودیت‌های غیر ضروری مطرح می‌شوند تا جایی که نمی‌توان از برخی از ظرفیت‌های حکمت استفاده کرد. تحقیقات حکمت باید با بینش، تخیل، قضاوت، احساس همدلی و ارزش‌ها درگیر شود. برابری، بخشی از زیبایی‌شناسی حکمت است که اجازه می‌دهد ارزش‌ها و قضاوت را بخشی از تحقیقات فرونتیک دانست زیرا این امر شامل خواسته‌ها و تمایلاتی است که در مسیر اصلی روش‌های تحقیق اجتماعی باعث می‌شود هوش اجتماعی و عاطفی بتواند جایگزین ذهنیت‌های تحقیق غیرهیجانی و عاری از ارزش شود (Rooney, 2013).

در روش‌شناسی تحقیق اجتماعی، هستی‌شناسی^۲ (راه‌های بودن و شدن)، ارزش‌شناسی^۳ (ارزش‌ها و ارزش)، معرفت‌شناسی^۴ (تولید

1. Governmental rationalities
2. Ontology
3. Axiology
4. Epistemology

دانش)، رفتارشناسی^۱ (تأیید یا استفاده از دانش) و سعادت^۲ (بهبودی یا شکوفایی انسان) مطرح هستند که رونی و همکاران (۲۰۰۳) معتقدند همه آنها نوعی مبانی فکری و عملی را برای حکمت معرفی می‌کنند. معرفت‌شناسی برای اغلب محققان آشنا است و هستی‌شناسی تنها برای برخی افراد قابل درک است (Rooney & et al., 2003) اما ارزش‌شناسی، رفتارشناسی و سعادت از نظر آنها تقریباً ناشناخته است. آنها معتقدند عدم وجود هر یک از این مفاهیم روش‌شناسی در جهت کمک به تحقیقات حکیمانه اجتماعی، این روش‌شناسی‌ها را با مشکل مواجه می‌کند. به طور خاص، انسجام هر یک از این‌ها در مبانی یک روش‌شناسی منسجم است که اهمیت دارد. بنابراین اهمیت ارزش و ارزش‌شناسی جایگاه ویژه‌ای در پژوهش فرونتیک دارد که همراه با رفتارشناسی، منجر به بهبودی جامعه می‌گردد.

علاوه بر توجه به قدرت و ارزش‌ها، در روش‌شناختی فرونتیک می‌توان چارچوب‌های دیگری را نیز مدنظر قرار داد که البته از نظر فلائبرگ (۲۰۰۴) نه به عنوان الزامات بلکه در حکم شاخص‌های جهت‌گیری پژوهش فرونتیک هستند. در وهله اول پژوهشگر فرونتیک باید به «واقعیت» نزدیک شود. پژوهشگر باید خود بخشی از پدیده مورد مطالعه باشد بدون آنکه به رسوم و فرهنگ‌های محلی خو کند. به عبارت دیگر بدون هم‌ذات‌انگاری با افراد مورد مطالعه، محقق فرونتیک همواره از آزادی‌های علمی کلاسیک برای مسئله‌دار کردن و نقد مشاهدات خود بهره می‌گیرد (Flyvbjerg, 2004). به عنوان پژوهشگر بر «چیزهای کوچک» تأکید کنید. این امر مستلزم صبر و آگاهی از جزئیات بوده و مبتنی بر گردآوری منابع گسترده‌ای است. گیرتز (۱۹۹۵) معتقد است کسی که امور «کوچک» را خوار بشمارد موضوعات اصلی خود زندگی را نیز خوار می‌شمارد (Geertz, 1995). تمرکز بر جزئیات، ریشه در تجربیات بنیادین پدیدارشناسانه پرسش‌های کوچکی دارد که اغلب به پاسخ‌های بزرگ منتهی می‌شود. پژوهشگر باید به «اقدامات قبل از گفتمان» نگاه کند. این جمله فوکو می‌تواند شعار پژوهش فرونتیک باشد «گفتار، زندگی نیست؛ بلکه کردار و کنش عادی روزانه، زندگی است». اگر کنش یا کرداری توسط افراد درگیر در پژوهش، عقلانی است پژوهشگر این سؤال را می‌پرسد که این عقلانیت خاص و مبهم، در بستر دیگری چه نقش و پیامدهایی خواهد داشت؟ نکته مهم دیگر اینکه «نمونه‌ها و زمینه‌ها» باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. واتسون (۲۰۰۳) معتقد است پژوهش فرونتیک باید به امر انضمامی، امر تجربی و پژوهش موردی بازگردد. در بسترهای متفاوت، ارزش‌ها و قدرت چنان متفاوت و متعارض هستند که نمی‌توان با مفاهیم و نظریه کلی، آنها

را نادیده گرفت (Watson, 2003). به نظر فلائبرگ (۲۰۰۴) قضاوت و عقلانیت عملی در فرونیسیس از مسیر تجربه‌های موردی با جزئیات زیاد و عمیق عبور می‌کند (Flyvbjerg, 2004). هندرسون (۱۹۹۴) معتقد است کردار انسانی را نمی‌توان به مقولات از پیش تعریف‌شده و قوانین مستقل از تفسیر فروکاست که این نشان از تقدم بستر و زمینه دارد. بنابراین، قضاوت که در مرکز فرونیسیس و پراکسیس است همواره وابسته به بستر و زمینه است. پژوهشگر فرونتیک باید پرسد «چگونه؟» روایت را انجام دهد. طرح پرسش «چگونه؟» و تحلیل روایت، فعالیت‌هایی به هم پیوسته هستند. برای تحلیل روایت به تاریخ توجه می‌شود چرا که تاریخ از نظر نیچه و فوکو مقوله‌ای اساسی برای فلسفه و علوم اجتماعی است (Henderson, 1994). همچنین از نظر مک‌این‌تایر (۱۹۸۴) انسان موجودی قصه‌گو است و مفهوم تاریخ به اندازه مفهوم کنش اهمیت دارد (MacIntyre, 1984). پژوهش روایتی، تبیین و تفسیرهایی برای پدیده از منظر مشارکت‌کنندگان، ذی‌نفعان، محققان و دیگران به دست می‌دهند. داستان‌ها باید روایت شوند خواه به صورت نوشتاری و خواه به طور شفاهی. این نشانگر آن است که پژوهشگر فرونتیک می‌بایست درباره آغاز و پایان داستان و اموری که باید مورد تأکید قرار گیرد دست به انتخاب بزند. همچنین این مهم است که پژوهشگر فرونتیک فراتر از عاملیت و ساختار برود. هم ساختارها به عنوان بخشی از کنشگران و امور درونی آنها در نظر گرفته می‌شود و هم کنشگران به عنوان بخشی از ساختارها و عناصر درونی آنها باید درک شوند. در نهایت پژوهشگر باید گفتگو را با چندصدایی و آراء گوناگون انجام دهد. هدف پژوهش فرونتیک این است که به گفتگوی در جریان و پراکسیس مربوط به موضوع که در بستر قدرت قرار دارد خوراک بدهد نه اینکه دانشی قطعی و مسلم ایجاد نماید. این هدف با اصل ارسطویی در خصوص مسائل مربوط به پراکسیس (اینکه باید بیشتر به قلمرو عمومی اعتماد نمود تا علم) مطابقت دارد. گفتگو هر ذی‌نفعی که متأثر از موضوع است را در برمی‌گیرد (Flyvbjerg, 2004).

در کل، پژوهش فرونتیک به دنبال یافتن پاسخ برای چهار پرسش عقلانی-ارزشی است که اساس فرونیسیس را تشکیل می‌دهد. پژوهشگر فرونتیک باید با روایت‌های تفصیلی و مثال‌های انضمامی، قدرت و ارزش را وارد پژوهش کند. هدف اصلی این است که پیامدهای قدرت و ارزش نشان داده شده و مشخص شود که این پیامدها متوجه چه کسانی است. این موضوع در هر بستر و زمینه‌ای متفاوت است و رویکرد فرونتیک به دنبال اصولی جهان‌شمول نیست؛ رویکرد فرونتیک، برنامه‌ای تحلیلی است نه برنامه‌ای نظری یا یک روش شناختی صرف. در رویکرد فرونتیک دغدغه اصلی، دست یافتن به تحقیقی است که بتواند به طور کارآمد و مؤثر به آن چهار پرسش ارزشی-عقلانی پاسخ درست دهد. به عبارتی، روش به کار رفته برای

1. Praxeology
2. Eudaimonia
3. Going native

پاسخ به آن سؤالات در درجه دوم اهمیت قرار دارد یعنی روش بر اساس مسائل خاصی که تحقیق روی آن کار می‌کند انتخاب خواهد شد لیکن می‌توان چارچوب‌های خاصی را برای پژوهش فرونتیک لحاظ کرد.

رویکرد فرونتیک به پژوهش را نمی‌توان مانند دیگر رویکردها از قبیل تحلیل گفتمان و روش‌های کیفی یا آماری در نظر گرفت و حتی اگر حین پژوهش فرونتیک از یک یا چند رویکرد نیز برای حل مسائل استفاده شود باز هم نمی‌توان گفت که این رویکرد موافق روش خاصی است. اصل مطلب این است که نمی‌توان هم مسئله‌محور و هم از قبل برای حل مسئله به روش خاصی متکی بود. اگر چه در مطالب قبل ذکر شد که رویکرد فرونتیک روش‌محور نیست و نمی‌توان یک روش و دستورالعمل کلی برای آن در نظر گرفت، اما می‌توان برای روش‌هایی که به‌منظور حل مسئله در نظر می‌گیرد چارچوب‌های روش‌شناختی در نظر گرفت.

بحث و نتیجه‌گیری

روش‌شناسی فرونتیک نوعی روش‌شناسی است که عنصری از فرونسیس را در کار خود وارد می‌کند. از آنجا که فرونسیس به ارزش‌ها مربوط می‌شود فراتر از دانش تحلیلی، علمی و فنی است و شامل قضاوت‌ها و تصمیم‌هایی است که از طریق یک کنشگر اجتماعی فضیلت‌مند گرفته می‌شود. ارسطو صریحاً فرونسیس را از تخرن و ایستمه مهم‌تر می‌داند زیرا فعالیتی است که در آن عقلانیت علمی و ابزاری با عقلانیت ارزشی متعادل می‌شود. ارسطو ایده پراکسیس را در عرصه‌های مختلف زندگی به عنوان عملی می‌داند که کنشگر و دنیای بیرونی را به طور تکاملی تغییر می‌دهد. با کنار هم قرار دادن دو ایده فعالیت‌های اجتماعی و پراکسیس، می‌توان نظر ارسطو را اینگونه تفسیر کرد که هدف از فعالیت اجتماعی/پراکسیس، ایجاد ثروت به‌گونه‌ای است که انسان را به یک فرد بهتر و هم‌زمان جهان را نیز به یک مکان بهتر تبدیل کند تا بهزیستی و رفاه برای عموم مردم حاصل شود. به‌منظور رسیدن به بهزیستی و رفاه عمومی باید پژوهش‌های مفیدی را دنبال کرد. در انجام پژوهش، با توجه به بستر و زمینه متفاوت هر اجتماع، رویکرد فرونتیک رویکرد جدیدی است که پا را فراتر از روش‌های کمی، کیفی و آمیخته گذارده و سعی می‌کند هر مسئله را در بستر خاص خود مطالعه کرده و فرای روش‌شناسی بنگرد. بنابراین در به‌کار گرفتن پژوهش فرونتیک، یک روش خاص و منحصر به فرد مطرح نیست چرا که هر چقدر هم که مسائل مربوط به روش حائز اهمیت باشند تحقیق فرونتیک به طور کلی روش‌محور^۱ نیست بلکه مسئله‌محور^۲ است.

وقتی رویکرد مسئله‌محوری را دنبال کنیم با واقعیت‌های اجتماعی بیشتری دست به گریبانیم و نقش ارزش‌ها و قدرت، پررنگ می‌شود. بنابراین، تحقیقات فرونتیک به بحث، قضاوت و عمل در رابطه با چهار سؤال مطرح‌شده فلاپیگ، مربوط می‌شود. تمرکز تحقیقات فرونتیک بر فعالیت عملی و نیز دانش عملی برای موقعیت‌های روزمره و در بستر اجتماعی مربوطه است. نتیجه تحقیقات فرونتیک، مثال‌های عینی و روایت‌های دقیقی از روش‌هایی است که قدرت و ارزش‌ها را در بستر اجتماعی و همچنین پیامدهای آن را مورد مطالعه قرار و پیشنهاد می‌دهد که چگونه قدرت و ارزش‌ها می‌تواند پیامدهای دیگری را رقم بزند. پژوهش فرونتیک معتقد است که بسترهای اجتماعی مشخص می‌کنند چه کسی برای چه کاری انجام می‌دهد. بنابراین شفاف‌سازی این موضوع، یک دغدغه اصلی برای تحقیقات فرونتیکی است که پیوند اصلی را با پراکسیس فراهم می‌کند. البته این کار مستلزم رویکرد میان‌رشته‌ای دست‌اندرکاران جامعه تحقیقاتی است.

به‌طور کلی، اساس فرونسیس در پژوهش این است که یک روش خاص را پیشنهاد نمی‌کند. تحقیقات فرونتیک به شدت بر ارتباطات و مهارت‌هایی متکی است که برای هدایت در یک زمینه استدلالی و رسیدن به سطحی از یکپارچگی مورد نیاز حکمت، لازم است. استدلال نظری، عقل عملی، تنظیم عاطفی و تصور اخلاقی باید با هم ترکیب شده و این ادغام، برای حکمت عملی و پراکسیس بسیار مهم است. حکمت عملی بدون التزام، گفتگو و اجتماعی بودن، بی‌معناست. حکمت، یادگیری برای زندگی کردن، دیدن، تجربه، ارزش، مشارکت و خلق کردن است و این همان چیزی است که تحقیقات باید به آن کمک کنند.

اما چگونه می‌توان پژوهش مسئله‌محور فرونتیک را به منصفه ظهور رساند؟ فلاپیگ راهکار جلب نظر عموم به نتیجه تحقیق عقلانیت و قدرت را مطرح می‌کند اما در ادامه، این راهکار را تبدیل شدن نتیجه تحقیق به عنوان بخشی از مناسبات قدرتی می‌داند که آن را نقد می‌کند و بنابراین معتقد است در تحقیقاتی که موضوع آنها علاوه بر مسئله دانشگاه، مسئله جامعه نیز هست ابتدا باید با گروه‌های بیرون از دانشگاه به طور مؤثر وارد گفتگو شد. پژوهش فرونتیک باید به جامعه کمک کند تا ببیند و بیندیشد و از این رهگذر، شفافیت و پاسخگویی را به دنبال بیاورد. دوم، رویکرد گفتگو در پژوهش فرونتیک اطمینان می‌دهد که نتایج پژوهش به گروه‌های هدف خواهد رسید. نتایج تحقیق علاوه بر چاپ در نشریات علمی-پژوهشی باید از طریق رسانه‌های عمومی در اختیار حکمرانان قرار بگیرد. سوم، گفتگو باعث می‌شود همه ذی‌نفعان خارجی، خطامشی خود را نشان داده و این برای بهتر نتیجه گرفتن لازم است. چهارم، وقتی نتیجه تحقیق زیر ذربین عموم قرار گرفت پژوهشگر با دقت بیشتری تحقیق خواهد کرد و تبعاً نتایج معتبرتری حاصل می‌شود. فلاپیگ این شیوه گفتگویی ارتباط

این موضوع از دید اندیشمندان علوم انسانی نیز مخفی نمانده و متخصصان به نوعی در بحث حکمت عملی ورود کرده‌اند. آنها معتقدند در روش‌شناسی علوم انسانی که انسان دارای اراده است ابرانگاره علمی با مبانی انسان‌شناسی ارتباطی تنگاتنگ دارد. ارسطو معتقد است موضوع علوم انسانی باید در چارچوب حکمت عملی مطالعه شود. کارل مارکس به پراکسیس اعتقاد داشت پراکسیسی که شکل اجتماعی به خود می‌گیرد. گادامر علوم انسانی را از سنخ فرونسیس ارسطویی می‌داند بدین معنا که فرونسیس نوعی فهم عملی همراه با کنش است و بر این اساس، نامیدن علوم انسانی به مثابه علم اخلاق، ریشه در فرونسیس ارسطویی دارد. ماکس وبر معتقد است اساس روش‌شناختی جامعه‌شناسی در پی تبیین علی روند، از راه تفسیر تفهیمی کنش اجتماعی است (Hasani & Mousavi, 2018). هابرماس و سایر فرانکفورتی‌ها اندیشه حاکم بر علوم طبیعی را ابزارگرایی می‌دانند. هابرماس معتقد است اثبات‌گرایی درک ما را از جهان طبیعی و اجتماعی محدود کرده است (Nowrouzi & Shahdadi KhajehAsgari, 2006). به زعم دیلتای، علوم طبیعی و انسانی از نظر موضوع و روش با هم تفاوت دارند و مسیر متفاوتی را طی می‌کنند. از دید وی در علوم طبیعی با تبیین پدیده‌ها و موضوعات سروکار داریم در حالی که در علوم انسانی با فهم پدیده‌ها مواجه هستیم. روش شناخت در علوم طبیعی، حسی و از راه تجربه است اما اگر تجربه را وارد علوم انسانی کنیم نه تجربه مطرح در علوم طبیعی که از نظر دیلتای، تجربه زیسته^۳ (تجربه‌ای بی‌واسطه و حضوری از چیزی) واجد اهمیت است (Hassani, 2006). دیلتای اساس روش‌شناسی علوم انسانی را فهم^۴ یا تأویل^۵ قرار می‌داند (Nowrouzi & Shahdadii KhajehAsgari, 2006).

از طرفی، علوم انسانی به مثابه حکمت عملی، ریشه در دیدگاه‌های فیلسوفانی چون ابن‌سینا، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه طباطبایی دارد (Mousavi & Hasani, 2022). اگر حکمت عملی ارسطویی بر شخصیت فضیلت‌مند تمرکز داشت حکمت عملی فیلسوفان اسلامی علاوه بر فضیلت‌های انسانی به فضیلت‌های جهانی ناظر بر کردار انسان نیز دست یافت. بنابراین هر چه علوم انسانی تلاش کند از الگوی علوم طبیعی تبعیت کند از حکمت عملی فاصله بیشتری می‌گیرد (Fathalikhani, 2021). فهم علل حقیقی در علوم انسانی راهی جز عبور از زمان و مکان و به تبع آن، درک علل فرامادی ندارد (Jamalzadeh, 2022). پوپر نیز تفاوت علوم اجتماعی و علوم طبیعی را نه در نوع و ماهیت بلکه تفاوت در درجه می‌داند. او به وحدت روش در علوم طبیعی و علوم اجتماعی اعتقاد دارد لیکن با

برای اجرای تحقیق فرونتیک را برای یک جامعه پاسخگو امری حیاتی می‌داند. وی گفتگو را پیش‌شرطی می‌داند برای تصمیم‌گیری مردم‌سالار و آگاهانه. بنابراین محققان فرونتیک برای اثربخش بودن باید به گفتگو رو بیاورند و از جدل بپرهیزند.

عنصر اصلی حکمت عملی، گفتگو است و تحقیقات باید گفتگومحور باشند. اقدام در عمل^۱ بهترین روش دستیابی به این هدف است. روش مهم دیگری که در رویکرد فرونتیک استفاده می‌شود تمرین «فکر کردن با صدای بلند»^۲ است که در ابرانگاره تحقیق حکمت برلین مورد استفاده قرار می‌گیرد (Baltes & Staudinger, 2000) و از شرکت‌کنندگان در تحقیق خواسته می‌شود با صدای بلند درباره یک مسئله دشوار زندگی فکر کنند. رونی و مک‌کنا (۲۰۰۸) معتقدند می‌توان طیف وسیعی از روش‌های فرونتیک را ارائه داد (Roone & McKenna, 2008).

در حال حاضر، بخش عمده تحقیقات تجربی معاصر در خصوص حکمت، توسط روان‌شناسان انجام می‌شود و اگر جامعه‌شناسی و رشته‌های دیگری مانند مدیریت نیز نقش خود را به درستی ایفاء کنند طبعاً طیف روش‌شناختی آن فراتر از آنچه روان‌شناسان استفاده کرده‌اند (همچون توسعه نقش روش‌های کیفی) گسترش پیدا می‌کند. به طور کلی در نظر گرفتن ارزش‌ها و قدرت در رویکرد فرونتیک در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف می‌تواند طیفی از روش‌ها را برای حل مسئله جامعه پیشنهاد بدهد تا در نهایت بتواند مسئله خاصی را در بستر خاص خودش حل کند.

لازم است محققان علوم انسانی و اجتماعی با در نظر گرفتن نقش ارزش‌ها در تحقیقات خود، بتوانند رویکردهای مختص علوم انسانی همچون رویکرد مبتنی بر حکمت را از رویکردهای رایجی مانند اثبات‌گرایی و یا حتی ساخت‌گرایی جدا کنند. آنها باید از دانش و خلاقیت خود استفاده و خود را یک گام به حکمت نزدیک کنند. سؤال اصلی این است که ارزش‌های اساسی فکری و اجتماعی مورد نیاز در قرن بیست و یکم به‌منظور چگونگی عمل کردن خلاقیت، دانش و حکمت، کدامند؟ رونی (۲۰۱۳) معتقد است ارزش‌های فکری که به خلاقیت، دانش و حکمت احترام می‌گذارند به خوبی در طی زمان تثبیت شده‌اند (Rooney, 2013). گشودگی، همکاری، آزادی زیر سؤال بردن قدرت، ایجاد رفاه برای عموم و ... همگی از قبل شناخته و به کرات نشان داده شده‌اند. چگونه این ارزش‌ها را در قرن بیست و یکم با شیوه‌های خلاقانه جدید به کار ببریم؟ ما نمی‌توانیم صرفاً به روش‌های سنتی در دانشگاه‌ها متکی باشیم و باید از خلاقیت و بینش خودمان استفاده و به‌دنبال رویکردی جدید باشیم که به نظر می‌رسد این رویکرد، رویکرد فرونتیک باشد.

3. Lived experienced
 4. Understanding
 5. Interpretation

1. Action research
 2. Thinking out loud

تعامل داشته و به دنبال حل مسئله است. پژوهشگر می‌داند که اصولی مانند تعامل همدلانه و ذهن آزاد در زمینه و بستر خاص؛ باید چگونگی درک حکمت به عنوان یک سازه و انجام یکپارچه هنر و مهارت تحقیق به عنوان یک پژوهشگر متخصص را بیاموزد.

با نگاه به رویکرد فرونتیک مدنظر فلاپیگ و اصطلاح «روشناسی فرونسیولوژی» به کار گرفته شده توسط رونی، بهتر است در پژوهش‌های علوم انسانی مبتنی بر حکمت در حوزه روش، به طور کلی از اصطلاح «فرونسیولوژی» استفاده کرد نه اصطلاح مدنظر رونی یعنی «روشناسی فرونسیولوژی»؛ چرا که حل مسئله در علوم انسانی و اجتماعی به صورت رفت و برگشتی صورت می‌گیرد و اینکه در ابتدا واژه روش را به کار ببریم با حکمت و رویکرد فرونتیک سنخیت چندانی ندارد. برای حل مسئله اجتماعی باید به عمق مسئله رفت و شاید در خلال رفت و برگشت و حل مسئله نیاز باشد روش را اصلاح کرد و یا از روش‌های چندگانه استفاده کرد. فرونسیولوژی پیش از اینکه از قبل مشخص باشد پراکسیس محور است یعنی عمل پژوهشگر در هر مرحله مشخص کننده شیوه عمل او در مرحله بعد است و نمی‌توان عمل را از روش جدا کرد. فرونسیولوژی یک فضیلت عمل محور است که راه حل مسئله اجتماعی و انسانی را تا رسیدن به خیر و سعادت بشر دنبال می‌کند. نهایتاً می‌توان گفت که پژوهشگران فرونتیک، غایت هر مسئله پژوهشی را باید رسیدن به رفاه و سعادت انسان‌ها در نظر بگیرند و برای رسیدن به این هدف، ممکن است هر روش فضیلت‌مند و اخلاق‌مداری را مورد توجه قرار دهند.

روشناسی آنها مخالف است و معتقد به «ذات‌گرایی روش‌شناسی» در علوم اجتماعی است (Keramatzadeh, 2006). بلومر نیز معتقد است قضاوت ما بر پایه زمینه و محیط اجتماعی صورت می‌گیرد و چون پدیده‌های اجتماعی کاملاً متمایز و خاص هستند هر کدام ویژگی خاص خود را دارند (GhafariNasab, & Iman, 2010). همه این‌ها نشان از آن دارد که رویکرد علوم انسانی از علوم طبیعی متفاوت است و در علوم انسانی نیز نمی‌توان به یک روش‌شناسی محدود بسنده کرد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که در روش‌شناسی مربوط به حکمت عملی، فرونسیولوژی^۱ گزینه مناسبی است. یعنی در تحقیقات حکمت‌بنیان یک روش‌شناسی خاص و مشخص توصیه نمی‌شود بلکه فرونسیولوژی در هر بستر خاص، روش خاص خود را دارد؛ زیرا هدف غایی پژوهش، حل مسئله‌ای خاص و ویژه است و این مسئله محور بودن پژوهش طبعاً می‌طلبد که روش خاص خود را داشته باشد. به عبارتی، در فرونسیولوژی بر روش تأکید نمی‌شود و این مسئله است که روش را به دنبال خود می‌کشاند و یا شاید بتوان گفت باید از معرفت‌شناسی و نظریه دانش مربوط به آن به نظریه فرونسیس به عنوان مبنای مفهومی پژوهش‌های حکیمانه، تغییر جهت داد. در فرونسیولوژی نزدیک شدن به موقعیت، بدون تطبیق با شرایط بومی اهمیت زیادی دارد. پژوهشگر تنها یک مشاهده‌گر عینی منفعل^۲ نیست بلکه یک آزاداندیش همدل است که برای آزمایش مشاهدات با پرسیدن سؤالات یا مشارکت آسان در گفتگوهای زندگی روزمره

References

- Alavipour, S. M., & Moafi, M. (2021). Scientific engagement in social transformations: Phronetic social science. *Contemporary political Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS) Quarterly Journal*, 12 (1), 83-109. (Presian) DOI: 10.30465/cps.2021.32238.2548
- Alavipour, S., & Manoochehri, A. (2020). Phronetic science: A fundamental implication for development theory. *Political and International Approaches*, 11 (3), 13-28. (Presian) DOI: 10.29252/piaj.2020.99906
- Ali-tabar, R. (2020). Nature of human-social affairs and their implication in methodology of humanities. *Religious Anthropology*, 17 (44), 27-48. (Presian) DOI: 10.22034/ra.2021.110932.2367
- Ames, M. C. F. D. C., Serafim, M. C., & Zappellini, M. B. (2020). Phronesis in administration and organizations: A literature review and future research agenda. *Business Ethics: A European Review*, 29 (S1), 65-83. DOI: 10.1111/beer.12296
- AmiriTehrani, S. M. R. (2019). The relevance of applied social sciences to phronesis. *Contemporary Wisdom*, 10(2), 61-82. (Presian) DOI: 10.30465/cw.2020.4607
- Aristotle (1999). *Nicomachean Ethics*. (M. H., Lotfi, Persian Trans.). Tehran: Kharazmi publishing. (Presian)
- Bagheri, Y., & Ghafari, Gh. (2020). Critical analysis, a methodological effort to confront power relations. *Humanities Methodology*, 26 (105), 69-81. (Presian) DOI: 10.30471/mssh.2020.4574.1765
- Baltes, P. B., & Staudinger, U. M. (2000). Wisdom. A metaheuristic (pragmatic) to orchestrate mind and virtue towards excellence. *American Psychologist*, 55 (1), 122-136. DOI: 10.1037//0003-066x.55.1.122
- Barzegar, E. (2010). The approach to localizing the humanities. *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 16 (63), 29-53. (Presian)
- Chia, R., Holt, R., & Yuan, L. (2013). In praise of strategic indirection: Towards a non-instrumental

1. Phronesiology
2. Passive-objective



- understanding of phronésis as practical wisdom. In M. J. Thompson, & D. Bevan (Eds.), *Wise management in organisational complexity* (pp. 53-67). London: Palgrave Macmillan UK.
- Cooper, J. M. (2012). *Pursuits of wisdom: Six ways of life in ancient philosophy from socrates to plotinus*. New Jersey: Princeton University Press.
- Danaee Fard, H. (2007). Integration of quantitative and qualitative methods in organizational research: A reflection on the combined research strategy. *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 13 (53), 35-63. (Presian)
- Eikeland, O. (2008). The ways of Aristotle: Aristotelian phronesis, Aristotelian philosophy of dialogue, and action research (Vol. 5). Switzerland: Peter Lang Group AG.
- Fathalikhani, M. (2021). The position/role of practical reason in Human Sciences. *Humanities Methodology*, 27 (106), 91-111. (Presian)
DOI: 10.30471/mssh.2021.7670.2213
- Flyvbjerg, B. (2001). *Making social science matter: Why social inquiry fails and how it can succeed again*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Flyvbjerg, B. (2002). Bringing power to planning research: One researcher's praxis story. *Journal of Planning Education and Research*, 21 (4), 353-366.
DOI:10.1177/0739456X0202100401
- Flyvbjerg, B. (2004). Phronetic planning research: Theoretical and methodological reflections. *Planning Theory & Practice*, 5 (3), 283-306.
DOI: 10.1080/1464935042000250195
- Flyvbjerg, B. (2008). Phronetic organizational research. In R. Thorpe & R. Holt (Eds.), *Handbook of The Sage Dictionary of qualitative management research*. Washington DC: SAGE Publications Ltd.
- Flyvbjerg, B. (2019). *Planning, phronesis, power* (N. Jahanzad, Persian Trans.). Mashhad: Kasra book publishing. (Presian)
- Geertz, C. (1995). *After the fact: Two countries, four decades one anthropologist*. Cambridge: Harvard University Press.
- Ghafarinasab, E., & Iman, M. T. (2010). A study of Blumer's methodology in social sciences. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 15 (61), 103-122. (Presian)
- Ghaneirad, M. A., & Tolooci, V. (2009). Methodological turns in Humanities and Social Sciences. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 14 (57), 53-74. (Presian)
- Hasani, S. H. & Mousavi, H. (2018). Practical wisdom as a philosophy of human sciences. *Humanities Methodology*, 24(97), 57-73. (Presian)
DOI: 10.30471/mssh.2018.1541
- Hassani, H. R. (2006). The relationships between understanding and explanation in Humanities and Natural Sciences. *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 12(47), 94-114. (Presian)
- Henderson, D. K. (1994). Epistemic competence and contextualist epistemology: Why contextualism is not just the poor person's coherentism. *The Journal of Philosophy*, 91 (12), 627-649.
DOI: 10.2307/2940759
- Iman, M. T. (2014). *Philosophy of research method in The Humanities*. Qom: Research Institute of Howzah and University. (Presian)
- Iman, MT., & Aghapur, I. (2007). Angularization technique in humanities research. *Humanities Methodology*, 13 (52), 25-43. (Presian)
- Jamalzadeh M. H. (2022). The effect of methodological foundations of positivism and transcendental wisdom on human sciences; comparative study. *Islamic Social Research*, 28 (2), 83-104. (Presian)
DOI: 10.30513/iss.2023.4407.1248
- Kalbasi, A., & Nasr, A. (2011). Application of mixed designs in Social Science and Humanities researches. *Humanities Methodology*, 17 (67), 79-96. (Presian)
- Keramatzadeh, A. (2006). Comparative study of characteristics and methodologies of Social Sciences and Natural Sciences from Popper's point of view. *Methodology of Humanities*, 12 (48), 28-48. (Presian)
- Khademi, E. (2006). The methodological changes of doing researches in Humanities. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 12 (49), 25-44. (Presian)
- Khodabandehlu, R. (2018). The Eurocentric and the impact of power-knowledge in the formation of modern Human Sciences. *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 24 (96), 119-133. (Presian)
DOI: 10.30471/mssh.2018.1533
- MacIntyre, A. (1984). *After virtue: A study in moral theory* (Second Ed.). Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Maxwell, N. (1984). *From knowledge to wisdom: A revolution in the aims and methods of science*. Oxford: Blackwell publishing.
- McKenna, B. (2013). The multi-dimensional character of wisdom. In M. J. Thompson & D. Bevan (Eds), *Wise Management in Organizational Complexity* (pp.13-33). London: Palgrave Macmillan UK.
- Moradi, M. (2014). A paradigmatic transition from quantitative research to qualitative research in

- humanities. *Rahyafi*, 57, 93-116. (Presian)
- Moradi, M. (2023a February). Phronetic approach in research methodology in humanities and social sciences [Paper presentation]. In *National Conference on Research Methods in Humanities and Social Sciences: Emerging Approaches and Future Challenges*, Tehran, Iran. (Presian)
- Moradi, M. (2023b July). Praxis-oriented governance with an emphasis on rationality and power [Paper presentation]. In *the Fourth National Conference and the Second International Conference of Supreme Governance*, Tehran, Iran. (Presian)
- MoslehShirazi, A. N., Raanaei, H., Iman, M. T., & Tajik, M. (2016). Multisystem methodology: A new approach in management research. *Methodology of Humanities*, 22 (87), 7-32. (Presian)
- Mousavi, H., & Hassani, S. H. (2022). What is the Human Sciences? *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 28 (111), 1-14. (Presian)
DOI: 10.30471/mssh.2021.8039.2258
- Nietzsche, F., Kaufmann, W., Hollingdale, R. J. (1968). *The will to power*. New York City: Vintage.
- Nowrouzi, R. A., & Shahdadi KhajehAsgari, A. (2006). An introduction to the refutation of Habermas Theories in the methodology of Humanities. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 12 (47), 115-135. (Presian)
- Paya, A. (2016). How can the efficiency of humanities be increased? A discussion on feasibility and practical solutions. *Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities*, 22 (86), 73-119. (Presian)
- Rooney, D. (2013). Empirical wisdom research: A community approach. In M. J. Thompson & D. Bevan (Eds.), *Wise Management in Organizational Complexity* (pp. 34-52). London: Palgrave Macmillan.
- Rooney, D., & McKenna, B. (2008). Wisdom in public administration: Looking for a sociology of wise practice. *Public Administration Review*, 68 (4), 709-721. DOI: 10.1111/j.1540-6210.2008.00909.x
- Rooney, D., Hearn, G., Mandeville, T., & Joseph, R. (2003). *Public policy in knowledgebased economies*. London: Edward Elgar Publishing.
- Watson, V. (2003). Conflicting rationalities: Implications for planning theory and ethics. *Planning Theory and Practice*, 4 (4), 395-408.
DOI: 10.1080/1464935032000146318



مرتضی مرادی

عضو هیأت علمی گروه مدیریت دولتی دانشگاه پیام نور و دارای مرتبه علمی دانشیار است که حوزه‌های مورد علاقه و مطالعه وی، مدیریت رفتار سازمانی، اخلاق سازمانی و حکمت و فرونسیس ارسطویی است. وی در زمینه حکمت در مطالعات سازمان و مدیریت، مقالات فراوانی منتشر و چندین عنوان پژوهشگر برتر در سطح استان و دانشگاه را در کارنامه خود دارد.

